

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

همایشی لازم، اما بر اساس برهان خلف!

در این آخرین جمعه گردی سالی که به پایان می رسد، دوست دارم این سخن را، که بشکل های مختلف بیان کرده ام، دیگر باره تکرار کنم که حل مسئله «ائتلاف نیروهای اپوزیسیون سکولار، دموکرات و انحلال طلب حکومت اسلامی» همچنان منوط به کوشش برای اعمال روش «برهان خلف» در حل مشکلات ائتلاف است. چرا که راه های رفته و مفروضات بدیهی انگاشته شده بر واقعیت های سپهر سیاسی ما پرده ای از عادت کشیده اند و این واقعیت ها نیز، به ناگزیر، حضور مؤثر خود را از دست داده اند.

esmail@nooriala.com

معلم های ریاضی، اغلب، برای اینکه شاگردان به حل کردن مسائل تنها از یک روش تکراری استفاده نکنند و بدانند که راه های دیگری هم برای نزدیک شدن و بررسی مسئله و حل آن وجود دارد، خواهان آن می شوند که شاگردان مسئله مورد نظر را از راه «برهان خلف» هم حل کنند. و من، در این آخرین جمعه گردی سالی که به پایان می رسد، دوست دارم این سخن را، که بشکل های مختلف بیان کرده ام، دیگر باره تکرار کنم که حل مسئله «ائتلاف نیروهای اپوزیسیون سکولار، دموکرات و انحلال طلب حکومت اسلامی» همچنان منوط به کوشش برای اعمال روش «برهان خلف» در حل مشکلات ائتلاف است. چرا که راه های رفته و مفروضات بدیهی انگاشته شده بر واقعیت های مثبت سپهر سیاسی ما پرده ای از عادت کشیده اند و این واقعیت ها نیز، به ناگزیر، حضور مؤثر خود را از دست داده اند.

در سالی که گذشت، هر کجا که نشسته ام و با هر که در مورد این «ائتلاف» گفتگو کرده ام، شنیده ام که مخاطب، ارشمیدس وار، به من گفته است که «طبعاً برای ائتلاف باید به "اشتراکات حداقلی" اکتفا کرد و تصمیم گیری درباره اختلافات را باید به بعد از انحلال حکومت اسلامی وا گذاشت». من خود، دو هفته پیش، از «[فهرست دم افزون اشتراکات](#)» نوشتم و به این نکته توجه دادم که، در مقایسه این فهرست با اشتراکات نیروهای مخالف شاه در سی و سه سال پیش، می توان دریافت که اپوزیسیون کنونی تا چه حد از آن اپوزیسیون قدیمی پیشرفته تر، گسترده تر و امروزی تر شده است و تعداد باورهای مشترک حداقلی اش به عددی دو رقمی سر زده است. اما نکته در این است که اشتراکات (که وجودشان تضمین کننده هر ائتلاف بزرگی است)، مثل جرمی که بر دیواره درونی سماور می نشیند، تدریجی و پاورچین به دست می آیند و همین روند تدریجی در حوزه عادت های ما نشسته و در نتیجه اهمیت و تازگی و تأثیر خود را از دست می دهند و، لذا، از نظر من، برای کارا کردن و بهره گیری از آنها در راستای «ائتلاف نیروهای اپوزیسیون سکولار، دموکرات و انحلال طلب حکومت اسلامی» چاره ای جز توسل به نوعی «برهان خلف» وجود ندارد. چرا که روش پایه قرار دادن آنها تا کنون جواب نداده است. برآستی چند بار است که افراد و گروه هایی از این اپوزیسیون در شهرهای مختلف عالم گرد هم آمده اند تا بر بنیاد «مشترکات حداقلی» شان ائتلاف کنند و، نصف روز نگذشته، کارشان به ستیز و دعوا کشیده و هر کدام شان به راه «مستقل!» خود ادامه داده است؟

این داستان مرا به یاد یک مجلس «آشتی دادن» می اندازد که در ایام جوانی شاهد آن بودم. پدرم ریش سفید خانواده بود و در اغلب دعواهای خانوادگی او را به حکمیت می خواندند. شنیدیم که دختر یکی از اقوام پدرم با شوهر خود اختلاف پیدا کرده و به خانه پدر برگشته و شوهر هم دو بچه شان را پیش خود نگاه داشته است و مادر برای بچه ها و بچه ها برای مادر بی تابی می کنند. عاقبت قرار شد که پدرم پادرمیانی کند و زن و شوهر را با هم آشتی دهد. من هم، بعنوان راننده پدر، در این مجلس شرکت داشتم. زن و شوهر در دو طرف اطاق، همچون دو جبهه جنگ، با خانواده هاشان نشسته بودند و من و پدرم هم، همچون سفیران صلح سازمان ملل، قصد میانجیگری داشتیم.

پدرم سخنانش را با تکیه بر مشترکات طرفین دعوا آغاز کرد. از این گفت که «شکر خدا هر دو طرف نجیب و سر به زیر و خانواده دار و تحصیل کرده اند، دو فرزند مثل دسته گل دارند، بهم علاقمندند، خانواده های همدیگر را دوست دارند، و...» گفت و گفت. تا اینکه عاقبت پدر عروس به صدا در آمد که: «قربانت گردم، من هم می توانم ده مورد دیگر از این اشتراکات را بشمارم. اما با اینها نمی شود اختلاف را رفع کرد. حضرتعالی آقائی بفرمائید و از این دو نفر بپرسید که دردشان چیست و اختلاف شان چه ماهیتی دارد که در رفع آن عاجزند و ناچار به این شده اند که ما را در کار فروبسته خود دخالت دهند...»

بقیه داستان احتمالاً اهمیتی ندارد. من اما آن روز چنین آموختم که «هیئت های صلح و آشتی» نمی توانند کارشان را صرفاً با «تکیه بر اشتراکات» انجام دهند و تنها پس از پرداختن به «اختلافات» و یافتن راه حلی برای رفع آنها است که می توان امیدوار بود - آن هم تا اطلاع ثانوی! - که بین طرفین صلح برقرار شود. ما از یکسو می گوئیم «نیروهای اپوزیسیون سکولار، دموکرات و انحلال طلب» پراکنده اند و با هم اختلافات گوناگون ایدئولوژیک، عاطفی، اولویتی و شخصیتی دارند» اما، از سوی دیگر، از آنها می خواهیم که بر بنیاد «مشترکات» شان بنشینند و علیه حکومت اسلامی با هم ائتلاف کنند. و وقتی هم که در کوشش های مکررمان این مهم اتفاق نمی افتد از بی خردی و مسئولیت شناسی طرفین تعجب می کنیم و خشمگین می شویم و سر به حسرت تکان می دهیم که «این هم از بدبختی های ملت عقب مانده ما است. در دنیای متمدن، گرگ و میش هم کنار هم می نشینند و به سلامتی هم ودکا و ویسکی می خورند، اما ما فقط بلدیم بر طبل تفرقه بکوبیم و بی خود و بی جهت گلوئی یکدیگر را بدریم».

من اما می گویم تا زمانی که ننشسته و به بررسی اختلافات نپرداخته ایم هزار اشتراک را هم که بر بشمریم وجود تنها یک تک اختلاف می تواند همه آنها را بی اثر و باطل کند. آن روز در آن جلسه صلح جوئی هم، عاقبت زن به خانه پدر برگشته بود که دهان باز کرد و گفت: «نمی خواستم این را بگویم. اما حالا که اصرار دارید می گویم. بله، این آقا خیلی خانواده دوست و مهربان و فداکار است. من و بچه هایش را هم دوست دارد، چند سال خوشی را هم با هم داشته ایم. اما این آقا مدتی است که تریاکی شده است و من هم تحمل اعتیادش را ندارم!» و با گفتن چنین سخنانی بود که یکباره بحث به این کشید که «چاره کار چیست؟» و عاقبت هم شوهر، که برای اعتیادش هزار و یک دلیل محکمه ناپسند می آورد، رضایت داد که نزد دکتری رفته و در مورد ترک اعتیادش اقدام کند. یادش بخیر، شش هفت ماه بعد، نوروز که شد، آنها با بچه هاشان به خانه ما آمدند و مادرم، که داستان را فراموش کرده بود، با تعجب چند بار به مرد گفت که چه آبی زیر پوست اش افتاده است!

ما این همه انرژی و وقت و گاه پول خرج گرد همائی های متمرکز بر اشتراکات مان کرده ایم. حال چه می شود که یکبار هم به بررسی اختلافات مان بنشینیم تا ببینیم که ماهیت آنها چیست و آیا برای رفع شان راهی وجود دارد یا نه؟

خیلی ها از انجام چنین کاری بدان دلیل پرهیز می کنند که اعتقاد دارند طرح اختلاف، چه رسد به حل آن، خود امری نفاق افکن و وقت و هزینه بر است و ما نباید فرصت های خود را در «این راه» بسوزانیم. اما مگر ما این همه وقت و فرصت و پول را در «آن راه دیگر» (تکیه بر مشترکات) از دست نداده ایم و هنوز همانجائی نیستیم که در آغاز بودیم؟ گفته اند: «صد بار بدی کردی و دیدی ضررش را / خوبی چه بدی داشت که یک بار نکردی؟» من گاه از اصرار بر امتناع نسبت به بررسی اختلافات حیرت می کنم و، از سوی دیگر، این اعتقادات جزمی که در مورد معجزه گری اشتراکات وجود دارد به اعجابم وا می دارد. همچنین این نظر که هرگونه حل اختلافی را باید به پس از انحلال حکومت اسلامی موکول کنیم همهء سیستم خطریابی ذهنم را به کار می اندازد.

بگذارید فقط یک نمونه از اختلافات را که راه حل اش، به گمان من، باید هم امروز پیدا شود مطرح کنم. مردم ایران از اقوام و تیره های مختلفی می آیند، با زبان ها و رسوم و فرهنگ ها و مذهب های مختلف. اینها نه از ماه آمده اند و نه از مریخ. هزاره ها است که ساکن آن خاک بوده و در موطن خود با زبان و رسم و آئین و مذهب خود زیسته اند و این زیستار هزاره ای در بین شان اشتراکات فراوانی را نیز ایجاد کرده است که نه به مرزهای سیاسی کنونی اکتفا می کنند و نه به تاریخی که هم اکنون در دست باد حوادث ورق می خورد. «ایرانی» که می گوئیم طنین زبان های رنگارنگ فارسی و کردی و بلوچی و عربی و آذری در گوشمان می پیچد. در جمع هائی می نشینیم که حضارش هر یک با لهجه ای سخن می گویند و ما به مدد همان لهجه موطن اش را در جغرافیای ذهنی خود از ایران معین می کنیم. یکی شیعه است، یکی سنی، یکی بهائی، یکی مسیحی، یکی یهودی و یکی هم بی اعتقاد به کل ماوراء الطبیعه.

اما، مطابق حقوق بین الملل، این همه آدم رنگارنگ که در داخل یک مرز سیاسی شناخته شده بوسیلهء کشورهای دیگر زندگی می کنند اجزاء یک کلیت یکپارچه به نام «ملت ایران» اند. حال، دری به تخته خورده است و ضرورت هائی تاریخی موجب شده که، در پی انقلاب مشروطه، نظام دیوانسالاری شکلی «متمرکز» پیدا کند و این شکل متمرکز کوشیده است مسائلی «وحدت بخشنده» را بر این رنگارنگی تحمیل کند، آن هم اغلب ناشیانه و سرکوبگرانه.

مثلاً، برای «یک کشور - یک ملت شدن و بودن» به یک زبان مشترک اداری هم نیاز است. در این مورد انتخاب یک زبان در میان زبان های جاری بر سرزمین ایران کار آسانی بوده است. قرن های قرن چنین بوده است که ترک و کرد و بلوچ و عرب به زبان فارسی سروده و نوشته و تکلم کرده و با هم در ارتباط بوده اند. پس این زبان دارای گستردگی لازم بوده است تا زبان اداری کشور شود. اما چرا باید برای این کار تدریس به زبان های مادری را در مدارس ممنوع می کردند؟

یا اصلاً چرا مدیران نواحی کشور باید از مرکز و از میان «غیر محلی ها» تعیین می شدند؟ چرا ما باید در قانون اساسی خود دارای مذهبی رسمی باشیم که صاحبان مذاهب دیگر را تبدیل به شهروند درجه دوم کند؟ چرا

ثروت های مردم ساکن نواحی مختلف کشور باید در دست «مرکز» متمرکز می شده است؟ و چرا این مرکز دست به توزیع عادلانه ثروت نمی زده است؟ چرا... و آیا نه اینکه همین تمرکز عامل بازتولید دائم استبداد بوده است؟ و این استبداد نسبت به آنان که دور از «مرکز» بوده اند نمی توانسته جز به زبان سرکوب سخن بگوید؟

باری، می شود صدها چرای دیگر را هم مطرح کرد. اما مهم آن است که بدانیم بیش از 65 درصد از ملت ایران با وجود این «نظم متمرکز» قرنی است که در معرض تبعیض قرار گرفته، رنج کشیده و متحمل شدائد بسیار مادی و معنوی شده اند و، طبعاً، از وضع زندگی خود بشدت ناراضی اند و این بی توجهی نسبت به حقوق طبیعی و مدنی بخشی از شهروندان ما نه با حقوق منتشر و جهانی بشر می خواند و نه با انصاف و عدالت و مروت؛ و، در عین حال می تواند - و متأسفانه توانسته است - عده ای سوء استفاده چای ماجراجو را هم به تحریک مردمان ستم کشیده ما وادارد و خیال مفسده انگیز جدائی طلبی را در برخی از ذهن های خام برانگیزد.

در واقع، همین که ما، اغلب، در صدر فهرست مشترکات مان، مسئله «حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور» را می نشانیم خود نشانه این واقعیت است که در کارمان ه مشکلی واقعی وجود دارد که می تواند کار کشور ما را به فروپاشی و تجزیه و جنگ داخلی و هزار درد بی درمان دیگر بکشاند. در حال حاضر، من کسی را نمی شناسم که منکر وجود این مشکل باشد. اما، با توجه به اینکه هر کس در ذهن خود برای حل این مشکل راهی را مناسب تشخیص می دهد و اصل اختلاف نظرها نیز به همین «راه حل»ها مربوط می شود، می توان چنین نتیجه گرفت که اگر ما نتوانیم در یک بحث مشیع و رویاروی راه حل هامن را بروی میز بگذاریم، و به امکان تحقق یا منتفی شدن شان رسیدگی نکنیم، هیچ «وجه اشتراکی» نمی تواند ائتلاف و همدلی ما را ممکن سازد.

حتی اهل «فرار از مسئله» هم منکر وجود این مشکل نیستند اما معتقدند که اینگونه مشکلات را باید به فردای فروپاشی حکومت اسلامی و با رجوع به افکار عمومی ملت ایران در انتخاباتی آزاد موکول کرد. اما باید پرسید که آیا چنین امری ممکن هم هست؟ من خود از نخستین کسان بوده ام که مسائل مختلف سد راه ائتلاف را به دو دسته «اکنونی و اینجائی» و «فردائی و آنجائی» تقسیم کرده و همواره بر این اعتقاد بوده ام که باید این تفکیک را بر پایه واقعیت ها قرار داده و نگذاشت که راه حل های «فردائی و آنجائی» مانع ائتلاف اکنونی و اینجائی ما شوند. اما دیده ام که در نزد برخی از دوستانم اعمال این «معیار» صورت عملی دیگر بخود گرفته است.

مثلاً، دوستانی معتقدند که رسیدگی به خواستاری یک حکومت فدرال در ایران امری «فردائی و آنجائی» است. اما، در پی بیان این سخن، خود عاجزند که با صرف نظر کردن و نادیده انگاشتن و احاله این موضوع به فردا، و تنها بر اساس اشتراکاتی که در نظر دارند، چهار تا و نصفی آدم را گرد هم آورند. چرا؟ زیرا انجام اقداماتی که در زیر شرح می دهم، بدون توجه و رسیدگی به خواسته های اقوامی که این روزها خود را «ملیت» می خوانند و برای حل مشکلات این ملیت ها هزار راه حل پیشنهاد می کنند قابل برداشتن نیستند:

1. نمی توان با گذاشتن پیش شرط هائی همچون «از واژه های فدرال و ملیت استفاده نکنید» به گفتگو با

بکار برندگان این واژه ها نشست. این پیش شرط بخشی از اپوزیسیون را کنار می گذارد.

2. نمی توان با احالهء کردن واریسی مسائل قومی (که این روزها در موردش لفظ استالینی «مسئلهء ملی» را بکار می برند) به «فردا و آنجا»، نظر بیش از 65 در صد مردم ایران را بخود جلب کرد و نمایندگانی از آنها را بر سر میز مذاکره برای ائتلاف نشانند.
3. ممکن است که گفته شود نمایندگان برخی از احزاب منطقه ای تا بحال در هر همایش و کنفرانسی شرکت کرده اند و نباید تصور کرد که با اعمال اینگونه پیش شرط ها و پیشنهادات، ائتلاف از حضور و وجودشان محروم می شود. اما واقعیت آن است که آنها به جستجوی اینکه برای مسئله شان راه حلی پیدا شود در هر همایشی شرکت می کنند ولی وقتی با آن درهای بسته که شرح دادم روبرو می شوند واکنش شان اعتراض و ترک مجلس و مسائلی از این قبیل بوده و موجب ناکامی اغلب گردهمآئی ها شده است.
4. بگیریم که بدون حضور این شخصیت ها و گروه ها ائتلافی در خارج کشور صورت پذیرد و حتی این ائتلاف بتواند جانشین حکومت اسلامی شود. آیا، در فردای آن روز، این ائتلاف و یا هر حکومتی که در تهران بقدرت برسد می خواهد با چه فرمولی مسائلی معوق شده را حل کند؟
5. بگیریم که نیروهای محلی سرکشی آغاز کنند و راه جدائی و استقلال را پیش بگیرند. امری که اغلب مخالفان گفتگو و طرح مسائل ما را از آن می ترسانند. آیا نه اینکه واکنش در برابر اینگونه اعمال تاکنون بصورت لشگرکشی و سرکوب نمودار شده است؟ اما - حتی اگر کسانی به این راه حل ضد انسانی بیاندیشند - آیا حکومت پس از فروپاشی اسلامیت ها دارای آنچنان قدرت و توانی هست که در دور تا دور ایران به سرکوب پردازد؟ آیا رشته ای همچون «ایمان مذهبی» و چهره ای کاریزماتیک و مذهبی همچون خمینی وجود خواهد داشت که «فدائی اسلام» بیافریند و در قالب خلخالی به سرکوب کردستان و ترکمن صحرا بفرستد؟ و در صورت فراهم آمدن چنین اسبابی آیا کشور و مردم ما محکوم به آنند که از یک دندهء استبداد و سرکوب برخیزند و بر یک دندهء دیگر از همان استبداد و سرکوب فرو افتند؟
6. برخی می گویند ما جز به «عدم تمرکز» به چیزی تن نمی دهیم. روند «عدم تمرکز» (که اصلاحی غلط ترجمه شده از واژهء «دی سنترالیزه» است و معنای درست اش «تمرکز زدائی» است) در درون خود این پیش فرض را حمل می کند که حکومت بعدی نخست حکومتی متمرکز خواهد بود که به تدریج دست به «تمرکز زدائی» خواهد زد و اختیارات محلی را بصورتی قطره چکانی گسترش خواهد داد. اما می توان پرسید که شما آن حکومت متمرکز را با توجه به وضعیت ترسیم شده در پاراگراف بالا، از کجا خواهید آورد؟ قانون اساسی آینده را با چه نیروئی بر بنیاد حکومت متمرکز تمرکز زدائی شونده خواهید نوشت و اجرا خواهید کرد؟
- این مطالب را نیز می توان همچنان ادامه داد. اما همین مقدار کافی است تا مرا به این نتیجه برساند که یافتن راه حل هائی برای جلوگیری از بازتولید تمرکز و استبداد در فردای سقوط حکومت اسلامی دقیقاً امری «اکنونی و اینجائی» است و، بدون رسیدگی به آنها، ائتلافی هم اگر صورت گیرد ائتلافی معوج در بین قشری کم جمعیت از اپوزیسیون خواهد بود.
- اما اگر احکام پیش داورانه را کنار بگذاریم و بی هیچ پیش شرطی کنار هم بنشینیم و بی تکیه بر اشتراکات - یا حتی با قوت گرفتن از اشتراکات - به طرح و واریسی اختلافات پرداخته و از هم اکنون راه حل هائی منصفانه و

مرضی الطرفین برایشان پیدا کنیم، هم ائتلاف ممکن می شود و هم در فردای فروپاشی رژیم با مشکلات گوناگونی که جلوی استقرار دموکراسی و برنامه های آبادانی و رفاه را می گیرند روبرو نخواهیم بود.

بر این اساس، و در آستانه فرارسیدن سال نو، پیشنهاد می کنم که بزرگان سیاسی ما یکبار هم برای طرح و بررسی اختلافات شان گرد هم آیند و، بی هیچ پیشداوری و پیش شرطی، یکدیگر را تحمل کنند و خواسته های یکدیگر را بشنوند تا شاید بتوانند هم امروز برای غده های چرکینی که فردا سر باز خواهند کرد التیام و دارویی بیابند. آیا برابری اختلاف بین جمهوری خواهان و پادشاهی خواهان جز از طریق «احاله به فردا» قابل حل و فصل نیست؟ آیا نمی توان بین فکر «عدم تمرکز» و «دولت فدرال» پلی از آشتی بست؟ آیا نمی توان بالاخره مسئلهء مواضع پیچیدهء انحلال طلبان در برابر اصلاح طلبان را به روشنائی کشاند؟

من فکر می کنم که پاسخ این پرسش ها مثبت خواهد بود اگر توجه کنیم که برای چنین کاری وجود یک عامل دیگر تا کنون مفقوده هم اهمیت حیاتی دارد. نام این عامل «افکار عمومی» است و نحوه میدان دادن به آن نیز به شفافیت مذاکرات در برابر دوربین ها و میکروفن های رسانه ها و چشم ها و گوش های خبرنگاران و تحلیل گران مربوط می شود. اگر بتوان اختلافات را در برابر مردم مطرح کرد و در موردشان به بحث نشست، آنگاه روشن خواهد شد که چه کس تجزیه طلب است و چه کس حق مردم خود را در زیر سقف ایرانی یکپارچه می خواهد؛ یا چه کس ادای انحلال طلبان را در می آورد اما دل و ذهن اش با اصلاح طلبانی است که در بند نقش ایوان خانهء ویران شدهء حکومت اسلامی است. و یا چه کس منظورش از پادشاهی خواهی بازگشت به استبداد سلطنتی است.

«حضور مردم» مهمترین عنصر برافکندن اختلاف ها است. برای این کار برگزاری همایشی وسیع و بدون پیش شرط، مرکب از حداکثر شخصیت ها و گروه های اپوزیسیون، لازم است؛ همایشی که باید از مدت ها قبل در مورث تبلیغ شوه تا مردم - در خارج و داخل کشور - در مورد آن آگاهی داشته باشند. نیز باید وسائلی را فراهم کرد که مذاکرات این همایش وسیعاً در رسانه ها منعکس شود.

می دانم که برای انجام چنین کار بزرگی هم همت لازم است، هم نیروی انسانی و فنی، و هم سرمایه ای که بدنبال «بازده مالی» نبوده و در راه سعادت آیندهء ملت ایران خرج شود. اما این واقعیت هم وجود دارد که انسان ها همواره فرصت خدمت به میهن خود را ندارند. اینگونه فرصت ها از دل بحران های تاریخی نیاز آور ساخته و پرداخته می شوند و جان های آزاده را به کمک می طلبند.

آیا در این میدان زنان و مردانی سزاوار چنین خدمتی وجود دارند؟

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>